

نظام اروپایی و شکافهای فعال سیاسی

دکتر سید محمد طباطبایی^۱

چکیده

شکافهای سیاسی یکی از مباحث مهم علم سیاست و معضلات عمده دولتهاست. با توجه به تأثیرات ویرانگر شکافها بر روی ساختار جوامع و رفتار سیاسی شهروندان، عالمان سیاسی و دولتمردان همواره به دنبال شناسایی شکافهای مختلف، غلبه و سیطره بر آنها و در نتیجه غیر فعال و خنثی نمودن آنها هستند. به طور کلی، در نظام اروپایی، شکل گیری رژیمهای لیبرال دموکراتیک بر اساس الگوهای پلورالیسم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پیرامون دو اصل در حال تکامل و تعادل بوده است: مردم مداری و قانون مداری که هر دو عامل گسترش و نهادینگی شکافهای سیاسی اروپایی هستند. بنابراین، روند دموکراتیزاسیون و مدرنیزاسیون جوامع اروپایی با ظهور شکافهای نوینی همراه بوده است، شکافهای طبقاتی، مذهبی و اقلیمی. مقاله حاضر به دنبال مطالعه شکافهای مذکور است؛ چگونگی فعال و سیاسی شدن تا روشهای خنثی و منجمد نمودن آنها قبل از آنکه بتوانند نظم و ثبات سیاسی را بر هم زنند.

واژه‌های کلیدی:

شکاف سیاسی، نظام اروپایی، شکاف طبقاتی، شکاف مذهبی، شکاف اقلیمی.

مقدمه

تمامی جوامع سیاسی، با هر نوع حکومت، از دموکراتیک و مردم سالار گرفته تا رژیم‌های اوتاریتر و استبدادی، با شکافهای متعدد، با ماهیت، ریشه و ابعاد کاملاً متفاوت رو به رو بوده و هستند. این شکافها می‌توانند شکافهای اقتصادی یا اجتماعی، اقلیمی یا سرزمینی، ایدئولوژیک یا سمبولیک، مذهبی یا فرهنگی، قومی یا زبانی، طبقاتی یا حتی شهری- روستایی و غیره باشند. همچنین این شکافها می‌توانند از سابقه‌ای طولانی برخوردار یعنی دارای ماهیتی مزمن و کهنه بوده، یا آنکه محصول دوران مدرن جوامع سیاسی یعنی کاملاً جدید و امروزی باشند. سرانجام این شکافها می‌توانند موقت، زودگذر و ناپایدار باشند که از آنها با عنوان شکافهای غیر فعال^۱ نام می‌برند یا آنکه ریشه دار، عمیق و با قابلیت تأثیر گذاری بالا باشند که از آنها با عنوان شکافهای فعال^۲ یاد می‌کنند.^۳

نکته حایز اهمیت برای تجزیه و تحلیل نظامهای سیاسی، بررسی تأثیر شکافها بر روی ساختار و رفتار سیاسی جوامع مختلف است. در واقع، تمامی شکافهای فعال موجود در جامعه از قابلیت تبدیل شدن به شکاف سیاسی^۴ برخوردار هستند. هر یک از شکافهایی که بر شمردیم، در صورت بقا و پایداری، در نتیجه فعال بودن باعث ایجاد تقسیمات، جداییها و رقابتهای مهمی در جوامع سیاسی می‌گردند. به عبارتی دیگر، شکافهای مختلف اجتماعی، با گذشت زمان و تعمیق شدن، رنگ و لعابی سیاسی یافته، به عنوان یک شکاف فعال سیاسی در صحنه تعاملات داخلی دولتها نمایان می‌شوند.

از نظر ایو منی^۵ و ایو سورل^۶ - اندیشمندان سیاسی فرانسوی- تعریف ابتدایی شکافهای سیاسی بر روی این فرض قرار گرفته که این شکافها عبارت از اصول جدایی و تقسیم با دوام رفتارهای سیاسی و رقابتهای انتخاباتی هستند، که وابسته به ساختار اجتماعی و قواعد

1. Passive Cleavage
2. Active Cleavage

۳. نک:

D. RAE and M. TAYLOR, "The Analysis of Political Cleavages" NewYork, Yale University Press, 1970.

4. Political Cleavage

5. Y. Meny

6. Y. Surel

خاص بازی سیاسی در هر یک از نظامهای سیاسی و در ظرف زمان متفاوتند.^۱ بنابراین، نه تنها شکافهای مختلف موجود در جوامع سیاسی و نحوه فعال یا غیر فعال بودن آنها می‌بایست همواره مورد مطالعه، ارزیابی و نگاه تیز بینانه کارشناسان و دولتمردان باشد، بلکه نحوه تحول و تبدیل شکافهای اجتماعی به شکافهای سیاسی و در نتیجه فعالیت آنها نیز باید بدقت مورد بررسی و نظارت قرار گیرد. همان طور که می‌دانیم، هیچ دولتی فاقد شکافهای گوناگون اجتماعی نبوده، اما دولتهایی که بتوانند شکافهای موجود را شناسایی کرده و از فعال شدن و در نتیجه سیاسی شدن آنها جلوگیری کنند، از موفقیت و ثبات تضمین شده‌ای برخوردار هستند.

یکی از دغدغه‌های مهم عالمان سیاسی و تلاشهای جدی جامعه شناسان مبتنی بر این موضوع است که شکافهای فعال را غیر فعال و شکافهای غیر فعال را خاموش نمایند. بدین منظور، نظامهای سیاسی همواره به دنبال غلبه و سیطره بر شکافهای فعال و خنثی نمودن آنها هستند. اگر ماهیت اصول لیبرال - دموکراتیک حاکم بر جوامع سیاسی، باعث فعال شدن شکافهای مختلف می‌گردد، اما قانونی بودن گروهها (پلورالیسم)، مشروعیت اپوزیسیون و سرانجام محدودیت قدرت، باعث ارتقا یافتن شکافهای مختلف به سطح شکافهای فعال می‌شود، لیکن در نهایت سبب خنثی‌سازی شکافهای سیاسی به طریق مسالمت آمیز می‌گردد.

مردم مداری و قانون مداری عامل گسترش و نهادینگی شکافهای

سیاسی اروپایی

با تحول مفهوم دولت^۲ و پیدایش شکل جدید و تکامل یافته‌ای از آن با عنوان دولتهای ملی^۳ از فردای انقلابهای صنعتی و ملی در اروپا، شکافهای سیاسی جدیدی در

1. Y. MENY et Y. SUREL, Politique Comparee , Paris , Montchrestien ,6 Edition, 2001, 27.

2. State

۳. به طور کلی از هنگامی که به دنبال جدا نشینی و یکجانشینی شاهد تجمع مردمانی (توده‌های انسانی)، در قلمروی نسبتاً مشخص (سرزمین) و در لوای اقتدار حاکمی (حکومت) مشخص می‌باشیم، می‌توانیم از

دولتهای اروپایی پدیدار می‌گردد. شکافهایی که دارای اشکال مختلف و ابعاد گوناگون و محصول تحولات نوین در مسیر دموکراتیزاسیون و مدرنیزاسیون جوامع غربی است. این شکافهای نوین اروپایی اگر چه در راستا و معلول فرآیند پلورالیسم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی^۱ در این جوامع بوده است، اما عدم مهار و جهت دهی (ساماندهی) آنها خود می‌توانست سدی در مقابل توسعه و رشد نظام کثرت‌گرایی لیبرال دموکراسی و در نتیجه، به بن بست رسیدن فرآیند جامعه مدنی در اروپا باشد. جامعه مدنی با وجود برداشتها و تعابیر مختلفی که از آن می‌شود، به هر حال محصول گسترش آراء و اندیشه‌های جدید حول اصول لیبرالیسم و دموکراسی بوده است. اگر چه ارائه و بیان تعریف واحدی از جامعه مدنی در این تحقیق مد نظر نگارنده نیست، اما هدف مشترک و غایی همه تعاریف از آن، حفظ ثبات سیاسی و ارزشهای لیبرال دموکراسی در جوامع، از طریق ایجاد نوعی تعادل و توازن میان شکافهای متعدد و فعال است. در این حالت، گسترش جامعه مدنی نه تنها در ضدیت و تقابل با اصل پلورالیسم و محدود سازی آن نبوده، بلکه صرفاً به معنای خنثی سازی شکافهای متعدد موجود در جوامع است؛ زیرا فعال شدن و سیاسی شدن شکافهایی که از تأثیرات مخربی بر روی ساختار و رفتار سیاسی برخوردارند، می‌تواند باعث برهم خوردن

پیدایش دولت (State) صحبت کنیم. با توجه به تحول و تکامل مفهوم دولت در بستر تاریخ، نگارنده اعتقاد به وجود حداقل پنج شکل متمایز از دولت دارد: دولتهای اولیه (دولت - قبیله)، دولت شهرها، دولتهای مذهبی، دولتهای شاهی و دولتهای ملی.

۱. در بطن جوامع لیبرال دموکراسی شاهد شکل‌گیری و گسترش پلورالیسم در سه جهت عمده هستیم:

- پلورالیسم اقتصادی، به معنای اجازه فعالیت آزاد و کامل به کلیه بازیگران حاضر در بازار (اقتصاد)، بدون هرگونه محدودیت اما با نظارت دولت، بدون آنکه بخواهد عوامل تولید و توزیع را در انحصار خود در آورد.

- پلورالیسم اجتماعی، به معنای پذیرش و شناسایی گروههای مختلف اجتماعی، بمنزله شکل طبیعی سازماندهی فرد، که ابزار منظم تعبیر دموکراتیک و حد واسط میان شهروندان و دولت است.

- پلورالیسم سیاسی، به معنای شناسایی اصل تنوع آراء و عقاید و حقوق دفاع از آنها و پذیرش آزادیهای فردی، اجتماعی، مذهبی و غیره.

نک: R. ARON, *Democratie et totalitarisme*, Paris, Gallimard, 1965.

J. L. SEURIN *La democratie pluraliste*, Paris, Economica, 1980.

نظم و ثبات موجود گردد. در این حالت، جامعه مدنی با گسترش حد میانی (واسطه) مابین دو منتهی الیه و پر نمودن دره عمیق درون شکافهای مختلف، پلورالیسم را در جهت هدایت نموده که از ایجاد تنشهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در درون جوامع ممانعت نماید.

به طور کلی، شکل گیری رژیمهای لیبرال دموکراسی غربی بر اساس الگوی پلورالیسم، حول دو اصل در حال تعادل و تکامل پوپولیسم^۱ به معنای «مردم مداری» و کنستیتوسیونالیسم^۲ به معنای «قانون مداری» بوده است.^۳ از قرن نوزدهم میلادی، هر دو اصل مذکور، به طور ذاتی از قابلیت جهت دهی به شکافهای موجود در جهت سیاسی شدن، تعمیق و گسترش آنها در جوامع اروپایی برخوردار بوده‌اند.

مردم مداری^۴ به عنوان اصل حاکمیت مردم برای مشروعیت و سازماندهی نظام سیاسی، اگر چه از بنیانهای مهم دموکراتیزه نمودن جوامع و گسترش لیبرالیسم به حساب می‌آید، اما شکافهای سیاسی جدیدی را نیز با خود به ارمغان آورده است. از لحاظ تاریخی، گذر از قرون وسطی به عصر نوزایی، باعث شده است که حاکمیت آسمانی و الهی^۵ به حاکمیت زمینی و انسانی^۶ تبدیل گردد، اما نه در اختیار همگان، بلکه تنها در انحصار حاکمان (پادشاهان) قرار گیرد. از اواخر قرن هیجدهم میلادی با توجه به نقش تعیین کننده انقلابهای آمریکا و فرانسه، حاکمیت شاهی در دوران دولتهای شاهی به حاکمیت ملی

1. Populisme

2. Constitutionnalisme

3. Y. MENY et Y. SUREL, OP.Cit, pp.6-8.

۴. پوپولیسم در زبان فارسی معادل مردم مداری، مردم باوری و حتی مردم سالاری آمده است. پوپولیسم با تأکید بر ارتباط مستقیم میان مردم و حکومتها، امروزه از مفهوم اخلاقی خود دور گشته و به معنای عوام زدگی دارای بار منفی است. با توجه به نهادینه شدن ساختارهای لیبرال دموکراسی و کاهش شدید مشارکت سیاسی مردم در چند دهه اخیر در جوامع غربی، درحال حاضر دینامیسم قانون مداری با بار ارزشی مثبت بر مردم مداری غلبه یافته است. امروزه بسیاری از فراندمها (پیوستن به اتحادیه اروپایی) و انتخابات (رؤسای دولت و حکومت) با آرای اکثریت ضعیف آن هم نیمه از مردمان حاضر صورت گرفته، لیکن به همین ترتیب جنبه قانونیت و مشروعیت الزام آوری می‌یابد.

5. Divinisme

6. Humanisme

دردوران دولتهای ملی تبدیل گریده است.^۱ با انتقال تدریجی قدرت به مردم، همراه با گسترش اندیشه‌های جدید ناسیونالیستی، لیبرالیستی و حتی سوسیالیستی، از این پس مردمان محق و حاکمان در مقابل آنان موظف و مکلف هستند.

بدین ترتیب، با حاکمیت مردمانی که از این پس از حق رأی و انتخاب برخوردار می‌شوند، شکافهای جدیدی با لحاظ نمودن خاستگاه، زیستگاه، جایگاه و پایگاه آنان در جوامع غربی پدیدار می‌شود؛ شکافهایی که بسرعت فعال و سیاسی گشته و بر شکل، نوع و ساختار دموکراتیک حکومت‌های غربی تأثیر می‌گذارد.

به همین ترتیب، قانون مداری که برخی از آن با عنوان «دولت-حقوقی» نیز نام می‌برند، به سهم خود مولد شکافهای سیاسی جدیدی در بطن جوامع اروپایی بوده است. بنابر تعریف، قانون مداری به معنای مجموعه‌ای از افعال و احکام است که با هدف صیانت از حقوق افراد، حمایت از اقلیتهای اجتماعی، فرهنگی و قومی و محدودیت قدرت نزد دولتمردان شکل گرفته است. قانون مداری همواره بر روی این نکته تأکید دارد که اگر چه قانون محصول قانونگذار است، لیکن پس از تصویب و اجرای آن، اصالت قانون به گونه‌ای است که حتی از خود قانونگذار نیز جایگاهی برتر و رفیع‌تر می‌یابد.

به هر ترتیب، قانون مداری، به همراه مردم مداری باعث گسترش و نهادینگی شکافهای سیاسی بسیاری در جوامع اروپایی بوده، که مهمترین آنها شکافهای طبقاتی، مذهبی و اقلیمی است. در طول چند قرن اخیر، متعاقب انقلابهای صنعتی و ملی در اروپا، شکافهای مذکور همواره به صورتی فعال و از قابلیت‌های بالای تأثیر گذاری بر روی فرایند سیاسی برخوردار بوده‌اند، اما علی‌رغم آن، در غالب رژیم‌های سیاسی غربی، ساختار این شکافهای فعال به صورت تثبیت شده یا به تعبیری «منجمد»^۲ نگهداری شده، بدون آنکه بتواند مخل و بر هم زننده نظم و ثبات سیاسی در جوامع باشد.

1. J. HUNTZINGER, *Introduction aux relations internationales*, Paris, Seuil, 1987, pp.118-120.

۲. «منجمد» اصطلاحی است که برای اولین بار توسط لیست و روکان در رابطه با خنثی و بی اثر نمودن عوارض شکافهای سیاسی در جوامع غربی به کار گرفته شد. نگاه کنید به :

S. LIPSET and S. ROKKAN, *Party Systems and Voter Alignments*, New York, Free Press, 1967.

۲. تضادهای طبقاتی و سیاست در اروپا

یکی از عمیق ترین و گسترده ترین شکافهای سیاسی در اروپا، تضادهای طبقاتی بوده که به صورت شکافی فعال باعث ایجاد تبعات بسیاری بر روی جوامع و حیات سیاسی اروپایی گردیده است. اگر چه از فردای دو جنگ بزرگ جهانی، با تحول و گسترش جامعه مدنی، اختلافات طبقاتی در اروپا به طور چشمگیری کاهش یافته، اما از لحاظ تاریخی حاکمیت نظام سرمایه داری در دوره نوزایی متعاقب تضعیف نظام سنتی فئودالیتیه در قرون وسطی، سرآغازی برای شکل گیری تدریجی تضادهای طبقاتی به شکل جدید آن در این قاره بوده است.

به طور کلی، هنگامی که از شکاف طبقاتی در اروپا صحبت می‌کنیم، این شکاف گسترده در برگیرنده مجموعه وسیعی از تقابلها و تعارضهای میان اشراف- عوام، شهری- روستایی و بورژوا- پرولتاریا با درجات و ابعاد مختلف است. در حقیقت، با هویت یافتن قشر صاحب اکثریت اما بی طبقه رعیت و تضعیف طبقه ممتاز و حاکم آرسیتوکرات در اروپا، تضاد و تقابل میان این دو دشمن جدید، زمینه را برای پیدایش شکاف طبقاتی فراهم می‌سازد؛ شکافی که به همراه مذهب برای مدتهای طولانی، در کشورهای اروپایی سبب پیدایش تبعیض بسیاری شده بودند. آن گونه که آلن لانسولو^۱ بیان می‌کند: «طبقه و مذهب از تمامی شکافهای موجود در کشورهای اروپایی تبعیض آورتر بودند»^۲. البته دشمنی طولانی و دنباله دار میان اشراف و عوام باعث شده بود که تقابل سنتی میان دو حوزه شهری و روستایی در اروپا تحت الشعاع آن قرار گرفته، در درون آن مستحیل گردد. اما مبحث شهری- روستایی در مقاطعی از زمان خود شکافی فعال و مستقل بوده که به طور مستقیم و غیر مستقیم از قابلیت تأثیر گذاری، و لو در سطحی کمتر نسبت به سایر شکافها، بر روی نظام سیاسی اروپایی برخوردار بوده است. اندیشمندانی همچون سیدنی تارو^۳ حتی براین

1. Alain Lancelot

A. LANCELOT, *L orientation du comportement politique*,

نک: ۲

Paris, PUF, 1985.

3. S. TARROW, *Struggles, Politics and Reforms: Collective Action* , نک: ۳

Social, Movements and Cycles of Protest, Ithaca, Cornell University Press, 1991.

اعتقادند که شکاف شهری- روستایی یکی از شکافهای بنیادین جامعه فرانسوی بوده که تا هنگام جنگ جهانی دوم نیز وجود داشته است. همچنین، در دکترین « فضای حیاتی»^۱ حاکم بر سیاست گسترشگری نازیها در آلمان نیز می‌توان نشانی از شکاف مذکور به دست آورد. نازیها که خواستار به دست آوردن اراضی جدید بویژه در اروپای شرقی بودند، «دلیل آن را نیاز به زمینهای کشاورزی برای نگهداشت تراز میان روستا نشینان و شهرنشینان خود می‌دانستند که سلامت اخلاقی ملت آلمان به آن بستگی داشت.»^۲ سرانجام باید بگوییم آنچه که بیش از هر چیز دیگر شکاف طبقاتی را در اروپا متمایز و مشخص می‌سازد، خط انشقاقی است که از فردای انقلابهای صنعتی میان بورژوازی و پرولتاریا پدیدار می‌شود. درحقیقت، با انفکاک اجتماعی و اقتصادی میان دو گروه صاحب سرمایه و صاحب قدرت کار، تضادی طبقاتی با قابلیت تأثیر گذاری بالا در قالب شکافی فعال تجلی می‌یابد. پس از آن، با داخل شدن ایدئولوژی‌های حامی و نیروهای سیاسی طرفدار، شکاف طبقاتی در سراسر اروپا به شکافی سیاسی تبدیل گشته که میزان اهمیت و تأثیر گذاری آن از کشوری تا کشور دیگر متفاوت است.

اگرچه در ایالات متحده تضادهای طبقاتی به علل مختلف اجتماعی و فرهنگی (افسانه مرد خودساخته)^۳ و سیاسی (ساختار فدرال و نظام دوحزبی) هیچ گاه به صورت شکافی فعال و تأثیر گذار بر روی نظام سیاسی این کشور مطرح نبوده، اما در اروپا همواره عکس این قضیه صادق بوده است. درحقیقت، شکاف طبقاتی متعاقب گسترش اصول مردم مداری و قانون مداری از عوامل مهم تأثیرگذار بر روی سیستمهای سیاسی اروپایی بوده است. در هر کشور اروپایی شاهد پیدایش اشکالی خاص، ولیکن مشابه و مشترک از صف بندی میان دوگرایش سیاسی رقیب و متضاد در قالب احزاب کارگری و محافظه کار

۱. دکترین فضای حیاتی (Libens Raum) توسط دکتر کارل هاشهوفر (K. Haushofer) رئیس مرکز ژئوپلیتیک مونیخ ارائه و در اختیار هیتلر قرار می‌گیرد. بر اساس نظریه مذکور، فضا بر تاریخ بشریت و دولتها حکومت می‌کند. بدین ترتیب، کشورها یا باید توسعه یابند و وسیع شوند یا رو به افول وانحطاط گذارند. بنابر این، هاشهوفر لزوم گسترش آلمان در اروپا، بویژه اروپای مرکزی و شرقی را امری اجتناب ناپذیر و تضمینی برای بقای حکومت رایش سوم می‌دانست.

۲. داریوش اشوری، **دانشنامه سیاسی**، تهران، انتشارات مروارید، چاپ ششم، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵.

بوده ایم. شاخصترین مثال آن مربوط به انگلستان است که ظهور و گسترش طبقه کارگری باعث شکل گیری ساختاری نوین در سیستم حزبی این کشور از اوایل قرن بیستم میلادی بر اساس تقابل میان دو حزب جدید کارگری «لابور»^۱ و قدیمی محافظه کار «توری»^۲ می شود.^۳ تا مدتهای طولانی نیز شکاف طبقاتی در انگلستان نسبت به سایر جوامع همسطح اروپایی فعالتر بوده، به گونه ای که ارتباطی تنگاتنگ میان وابستگی به طبقه ای خاص و رفتار سیاسی مشخص در این کشور وجود داشته است. خصلت متجانس و شهر نشین جامعه انگلیس و عدم فعال بودن خطوط انشقاق دیگری که بتواند تضادهای طبقاتی را تحت الشعاع قرار دهد، علت تأثیر گذاری بالای شکاف طبقاتی بر روی فرآیند سیاسی در این کشور بوده است. در این خصوص، ساموئل فینر^۴ در کتاب *حکومت مقایسه ای* خود بسادگی می نویسد: «شکاف طبقاتی دارای اهمیتی قابل توجه در سیاست انگلستان است، زیرا شکاف دیگری وجود ندارد.»^۵

اما در انگلستان نیز از فردای جنگ جهانی دوم، تضادهای طبقاتی تحت الشعاع شکافهای جدیدی قرار گرفته، بتدریج از اهمیت آن کاسته می شود. در این خصوص ساموئل بیئر^۶ در کتاب *سیاست نوین انگلستان* بصراحت به زوال تدریجی تضاد طبقاتی در سالهای ۱۹۶۰ میلادی در مقایسه با دوران میان دو جنگ اشاره می کند.^۷

1. Labour

2. Tory

۳. ریشه تاریخی حزب محافظه کار در انگلستان به قرن هفدهم میلادی باز می گردد که در واقع، نماینده اشرافیت زمیندار و سپس گروههای صنعتی و بورژوا بوده است. پیدایش جریانهای کارگری مربوط به اواخر قرن نوزدهم میلادی بوده، اما حزب کارگر به طور رسمی در سال ۱۹۰۶ میلادی متولد شده و از سال ۱۹۲۲ میلادی جایگزین حزب لیبرال به عنوان یکی از دو حزب حاکم انگلستان می شود. ر.ک:

حسینعلی نودری، *احزاب سیاسی و نظامهای حزبی*، تهران، نشر گستره، ۱۳۸۱، ص ۱۷۵ و صص ۱۸۰-۱۸۱.

4. Samuel Finer

5. S. FINER, *Comparative Government*, London, Allen Lane, 1970, p.142.

6. Samuel Beer

7. S. BEER, *Modern British Politics*, London, Faber and Faber, 1965: نک

همچنین باتلر^۱ و استوکز^۲ نیز معتقدند که آرای انتخاباتی وابسته به طبقات اجتماعی مختلف در انگلستان به طور چشمگیری کاهش یافته است.^۳ در حقیقت، از هنگامی که انتخاب کنندگان انگلیسی تحت تأثیر شکافهای جدیدی قرار گرفتند (مانند جریانات ناسیونالیستی در اسکاتلند و ولز) و پایگاه کارگری سنتی حزب «لابور» با توجه به تحولات بنیادین اقتصادی تحلیل یافت، شاهد تضعیف شکاف طبقاتی در انگلستان هستیم. در فرانسه نیز تا مدتهای طولانی رفتارهای سیاسی بر اساس شکافهای طبقاتی هدایت می‌شد. بدین ترتیب، ارتباط میان وابستگی به گروههای اجتماعی - حرفه‌ای و موضعگیریهای سیاسی بسیار قوی بوده و در سرنوشت رقابتهای انتخاباتی نقشی تعیین کننده داشته است. براساس تحقیقات مرکز مطالعه زندگی سیاسی فرانسوی^۴ در حالی که حدود دو سوم طبقه کارگر (۶۵ درصد) در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۱ میلادی به فرانسوا میتران کاندیدای چپ رأی داده بودند، تنها یک سوم آنها (۳۵ درصد) به نامزد راست، والرئ ژیسکاردستن رأی دادند. همچنین مطالعات دو جامعه شناس فرانسوی گی میشله^۵ و میشل سیمون^۶ نشان می‌دهد که هر چه ویژگیها و صفتهای وابستگی به طبقه ای خاص افزایش یابد، شکاف طبقاتی به صورت فعالتری بر روی رفتارهای سیاسی تأثیر گذار است.^۷ این دو، با ایجاد فهرستی از علایم و نشانه‌های وابستگی به طبقه کارگری در فرانسه توانستند این موضوع را اثبات نمایند که هر چه بر تعداد این صفتهای وابستگی افزوده شود، گرایش به احزاب چپ بیشتر می‌شود. بدین ترتیب، در دهه ۱۹۷۰ میلادی کسانی که دارای تنها یک صفت وابستگی به طبقه کارگری بودند، به میزان ۵۹ درصد به احزاب چپ رأی داده، در حالی که این میزان به ۸۰ درصد برای کسانی که دارای سه

1. Butler

2. Stockes

3. D. BUTLER and D. STOKES, **Political Change in Britain**, London, Macmillan, 1974

نک:

4. CEVIPOF: Centre d'etude de la vie Politique française.

5. Guy Michelat

6. Michel Simon

G. MICHELAT et M. SIMON, **Classe, religion et**

۷. نک:

Comportement politique, Paris, Fondation nationale des sciences politiques, 1977.

صفت وابستگی به طبقه کارگری بوده‌اند، افزایش می‌یابد (به عنوان مثال، علاوه بر کارگر بودن فرد، برادرش نیز کارگر بوده و در خانه‌های کارگری نیز زندگی می‌کند). اما در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۵ میلادی فرانسه، با توجه به کم‌رنگ شدن شکاف طبقاتی در اروپا، این آمار کاهش یافته، به گونه‌ای که کسانی که یک صفت وابستگی داشته‌اند به میزان ۴۴ درصد و کسانی که تا سه صفت وابستگی به طبقه کارگری داشته‌اند، به میزان ۵۳ درصد به نامزدهای احزاب چپ رأی داده‌اند.^۱

به طور کلی بدون آنکه بخواهیم به طور کامل وجود شکاف طبقاتی در جوامع اروپایی غربی را انکار کنیم، امروزه میزان تأثیر گذاری آن بر روی ساختار و رفتارهای سیاسی بسیار کاهش یافته است. در واقع، با گسترش جامعه مدنی و ایجاد طبقه‌ای متوسط که در برگیرنده اکثریت مطلق اقشار جامعه است، تنشهای موجود میان طبقات متضاد به میزان بسیاری تعدیل گردیده است. علاوه بر آن، کاهش تناسب طبقه کارگری نسبت به سایر طبقات در جوامع اروپایی بویژه با تغییر و تحول ساختاری طبقه کارگر و داخل شدن قسمتهای عمده‌ای از آن در بخش خدمات و در نتیجه کارمند شدن کارگران، از عوامل دیگر زوال تدریجی شکاف طبقاتی در اروپاست. سرانجام، وضعیت جدید بین طبقاتی بسیاری از احزاب سیاسی چپ در اروپا که با سازماندهی نوین خود، دیگر به طور انحصاری طبقه کارگر را مورد خطاب قرار نمی‌دهند، دلیل دیگری بر غیر فعال شدن شکاف طبقاتی است. در حقیقت، احزاب که داعیه به دست آوردن قدرت سیاسی را دارند، دیگر نمی‌توانند برنامه‌های خود را به طبقه‌ای خاص محدود کرده و آرای انتخاباتی سایر طبقات اجتماعی را از دست بدهند. این موضوع بویژه در میان احزاب سوسیالیست اروپا دارای مصادیق بیشتری است.

در آلمان حزب سوسیال دموکرات^۲ این کشور از فردای کنفرانس بد-گودسبرگ^۳ در سال ۱۹۵۹ میلادی با ارائه برنامه‌ای جدید، دیگر خود را حزب طبقه کارگران آلمان ندانسته، بلکه به عنوان حزبی فراگیر سعی در جذب اقشار مختلف مردم نموده است.

1. D. BLOY et N. MAYER , *L electeur a ses raisons* , Paris, Presses de Sciences Politiques, 1997, p.111.

2. SPD: Sozialdemokratische Partei Deutschlands.

3. Bad-Godesberg

همچنین با تولد، حزب سوسیالیست^۱ جدید فرانسه، متعاقب کنگره اسپنه^۲ در سال ۱۹۷۲ میلادی، این حزب وابستگی طبقاتی را مردود دانسته، تا بتواند به عنوان حزب اپوزیسیون (مخالف حزب حاکم) آرای مردمی گسترده‌ای را جذب نماید. حزب کمونیست ایتالیا که مدتها نماد شکاف طبقاتی در این کشور بوده، با پشت سر گذاشتن مجموعه‌ای از اصلاحات و انشعابات، متعاقب فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی، با عنوان جدید حزب دموکراتیک چپ^۳ با ماهیتی بین طبقاتی ظهوری مجدد می‌یابد. حزب جدید توانست برای نخستین بار در سالهای ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰ میلادی با ایجاد کابینه‌ای ائتلافی، موسوم به ائتلاف زیتون، ریاست شورای وزیران ایتالیا را توسط ماسیمو دالماسیو Massimo dalemal به دست آورد.

۳. شکاف مذهبی و رابطه میان دولت و کلیسا

در طول دوره‌ای طولانی موسوم به قرون وسطی (از قرن پنجم تا پانزدهم میلادی) مذهب کاتولیک رومن، مؤلفه قدرت و عامل مشروعیت و قانونیت نظامهای سلطنتی اروپایی بوده است. کلیسای کاتولیک و در رأس آن پاپ به عنوان واسطه‌ای میان حاکمیت الهی و حکومت‌های زمینی از سلطه‌ای معنوی بر روی پادشاهان اروپایی در قالب سیستم «دولتهای مذهبی» برخوردار بوده است. با پایان قرون وسطی، دوره جدیدی تحت عنوان نوزایی (رنسانس) آغاز شده و با تکیه بر روی دو اصل اصلاح مذهب^۴ و تنویر افکار^۵

1. PS: Parti Socialiste

2. Epinay

3. PDS: Partito democratico della Sinistra.

۴. منظور از اصلاح مذهب، پیدایش جریاناتی اعتراض آمیز موسوم به پروتستانیسم بوده که حاکمیت مطلق کلیسای کاتولیک رومن را به چالش می‌کشد. با مقاومت کلیسا و آغاز جنگ‌های مذهبی که به مدت چند قرن باعث قتل عام نفوس بسیاری در اروپا می‌گردد، نه تنها مذهب کاتولیک، بلکه مذاهب جدید پروتستان (کالوینیست، لوترین، انکلیکن و غیره) و در نهایت باور مذهبی متحمل ضرباتی جبران ناپذیر می‌گردد.

۵. منظور از تنویر افکار، جنبش علمی و روشنگری اروپا است که با آغاز عصر رنسانس باعث پیشرفت و توسعه دولتهای اروپایی می‌گردد. در دوران تاریک قرون وسطی، کلیسای کاتولیک رومن با ادعای

حاکمیت جزم گرایانه (دگماتیسم) کلیسا را زیر سؤال می‌برد. بدین ترتیب، شاهد تبدیل حاکمیت الهی به حاکمیتی زمینی در قالب شکل جدیدی از دولت در اروپا با عنوان «دولتهای شاهی» هستیم که دیگر مشروعیت و مقبولیت آن به آسمانها باز نمی‌گردد.

بنابراین، اگر تا پیش از این مذهب به عنوان پارادایم حاکم به سیستمهای سیاسی اروپایی هویت می‌بخشید، از این به بعد دوران آسیب پذیری مذهب آغاز گشته و زمینه برای ایجاد شکافی جدید میان دو عنصر در حال جدایی و تفکیک یعنی کلیسا و دولت پدیدار می‌شود. پس از آن با پیدایش «دولتهای ملی» متعاقب انقلابهای ملی، از ابتدای قرن نوزدهم میلادی ضربات سهمگین تری بر پیکر مجروح مذهب وارد می‌آید. با ترویج اندیشه‌ها و مکاتب زمینی که با رقابت با مذهب داعیه هدایت و سعادت بشریت را داشتند، شکافهای جدید دیگری بر مبنای جدایی دین از سیاست و تقابل میان لائیکها و مذهبیون پدیدار می‌گردد.

بدین ترتیب، شکاف مذهبی تبدیل به شکافی فعال و حاکم در اروپا گشته که از قابلیت تأثیر گذاری بالایی، بویژه در قرون نوزدهم و بیستم میلادی بر روی ساختار سیاسی نظامهای اروپایی برخوردار بوده است. از فردای دو جنگ بزرگ جهانی، با توجه به شتابی بی سابقه در امر مذهب زدایی و غلبه حاکمیت اصول لائیسسته به عنوان زیر بنای نظامهای سیاسی اروپایی، از شدت و حدت شکاف مذهبی کاسته می‌شود. در این شرایط، برخی معتقدند علی رغم نفوذ مذهب بویژه در کشورهای مثل ایتالیا و سوئیس، دیگر نمی‌توان از شکافی فعال در جوامع اروپایی به اسم شکاف مذهبی صحبت به میان آورد. اما نکته حایز اهمیت در مطالعه جایگاه مذهب در جوامع کنونی اروپای غربی، باقی ماندن نقش و نفوذ مذهب بر روی رفتار سیاسی شهروندان، علی رغم زوال اعمال و مناسک مذهبی نزد آنان است؛ به گونه‌ای که به نظر می‌رسد ارزشهای مرتبط با مذهب همچنان در جهت دهی افکار و اعمال فردی و اجتماعی اروپائیان نقش دارد. در این خصوص، ایو منی و ایو سورل فرانسوی در کتاب سیاست تطبیقی خود می‌نویسند: «وزن تاریخی مذاهب بر روی روابط اجتماعی، بر روی ارزشهای مشروع، حتی بر روی نهادهای سیاسی

آنکه همه علوم مکشوف و نزد کلیسا به امانت گذاشته شده است، هر گونه نوآوری علمی را همانند دگراندیشی اعتقادی با برپا داشتن دادگاههای تفتیش عقاید (Inquisition) بشدت سرکوب می‌کند.

همواره دارای تأثیرات عمیقی بوده، هر چند که ریشه مذهبی این رفتارها، این ارزشها و این نهادها در مواقعی مفقود گردیده باشد.^۱ همچنین گوردون اسمیت^۲ انگلیسی نیز معتقد است: «اگر دین وسیله‌ای برای جامعه پذیری و درونی کردن ارزشهای مسلط اجتماعی بوده باشد، در این صورت باید قبول کرد که همچنان به عنوان جزء مهم یک نظم اجتماعی فراگیرتر دارای نقش است.»

به همین ترتیب، ژان گیتون^۳ فیلسوف بزرگ فرانسوی معتقد است که علی‌رغم مناسک زدایی مذهبی از فردای جنگ جهانی دوم در جوامع اروپایی، مذهب باوری از اواخر قرن بیستم میلادی در حال افزایش است.^۴ بر این اساس، بر طبق مطالعات جدیدی که بر روی رفتار سیاسی شهروندان سوئسی توسط هانس پیتر کریزی^۵ صورت گرفته است، به نظر می‌رسد که در برخی از کانتونهای این کشور شکاف مذهبی، البته با ماهیتی جدید، همچنان از نقشی تعیین‌کننده برخوردار است. در این کانتونها با توجه به هویت مذهبی شهروندان می‌توان رفتار انتخاباتی و سرنوشت آن را از قبل پیش بینی نمود.^۶ همچنین در فرانسه نیز بر طبق جدیدترین تحقیقات صورت گرفته، تجمیع خصلت‌های مذهبی در نوع رفتار انتخاباتی فرانسویان نقش اساسی دارد. در انتخابات مجلس ملی فرانسه در سال ۱۹۷۸ میلادی تنها ۱۹ درصد معتقدان کاتولیک به جناح چپ رأی دادند و در انتخابات ۱۹۹۵ میلادی ۸۶ درصد کسانی که خود را فاقد اعتقادات مذهبی می‌دانستند، کاندیداهای چپ را در اولویت قرار داده بودند.^۷ بنابر این، در میان رفتارهای ناپایدار انتخاباتی در اروپا که دارای تحولات سریع و غافلگیرکننده‌ای است، تنها معیار مذهبی بودن است که می‌تواند در نوع انتخاب سیاسی شهروندان اروپایی قابل پیش بینی باشد. همچنین در مناطقی از

1. Y. MENY et Y. SUREL, *Politique Comparee*, Paris, Montchrestien, 2001, P.42.

۲. G. SMITH, *Politics in Western Europe*, London, Heinemann, 1989. نک:

3. Jean Guiton

۴. در مصاحبه شخصی نگارنده با ژان گیتون در نوامبر ۱۹۹۶ میلادی، فیلسوف فرانسوی از واژه نادر Religiosite که به معنای تمایل و گرایش احساسی به سمت مذهب است، استفاده نمود.

5. H.P. Kriesi

6. H.P. KRIESI, *The Transformation of Cleavage Politics*, In *European Journal of Political Research*, 1997, Vol, 33, p.185.

7. D. BOY et N. MAYER, *OP.Cit*, p 105.

اروپا که تحت تأثیر ارزشهای مذهبی بویژه توسط کلیسای کاتولیک می‌باشد، همچنان شاهد پیروزی احزاب دست راستی بویژه احزاب دموکرات مسیحی و محافظه کار هستیم؛ در حالی که در مناطق ضد مذهبی یا با اعتقاد مذهبی پایین تر احزاب چپ موفقیت بیشتری دارند.^۱

به طور کلی، در طول حاکمیت شکاف مذهبی در چند قرن اخیر به عنوان شکافی فعال و سیاسی در اروپا، رابطه میان کلیسا و دولت از سه حالت زیر خارج نبوده است: جذب یکی در داخل دیگری (انگلستان)، تسلط یکی بر دیگری (ایتالیا تا انعقاد توافقنامه لاتران) و سرانجام جدایی و انفکاک کامل دو نهاد رقیب (فرانسه و آلمان). در این خصوص، هر یک از کشورهای اروپایی از شرایطی متفاوت و وضعیتی خاص برخوردار است. اگر دولتهای فرانسه و آلمان توانستند با حاکم ساختن اصول لائیسیته، میان مذهب و سیاست دیواری مرتفع بنا نمایند، اما در کشورهای انگلستان، ایتالیا و سوئیس هنوز هم در مواردی ولو اندک - شاهد نقش تأثیرگذار مذهب به طور سنتی بر روی دولت هستیم.

در انگلستان، از آنجاکه از لحاظ تاریخی دولت خود بنیانگذار کلیسای انگلیکن در مقابل سلطه پاپهای کاتولیک بوده است، بنابراین، کلیسای انگلیکن به طور سنتی داخل نهاد دولتی شده و با برخورداری از خصلتی ملی دارای جایگاه و مقامی رسمی است. در قرون گذشته و حتی تا اواسط قرن بیستم میلادی، کلیسای انگلیکن به عنوان یکی از ستونهای سیستم سیاسی انگلستان از چنان قدرتی برخوردار بوده که حتی بتواند پادشاه این کشور را عزل نماید. در سال ۱۹۳۶ میلادی در یکی از آخرین نمایشهای چشمگیر قدرت خود، کلیسای انگلیکن توانست ادوارد هشتم را به علت ازدواج با یک هنرپیشه مطلقه آمریکایی وادار به ترک سلطنت کند. در واقع، همسویی میان کلیسا (مذهب) و سلطنت (آریستوکراسی) براساس نوعی پیوند سنتی و تاریخی در انگلستان وسایر نظامهای سلطنتی دودمانی در اروپا،^۲ باعث گردید که شکاف مذهبی و طبقاتی در این دولتها متأخر از سایر

1. Ibid

۲. به طور کلی، در مغرب مسیحی بر خلاف مشرق مسلمان (بویژه ایران شیعی) طبقه اشراف و نجبا ارتباط نزدیکی با مذهب دارند. در واقع، دینداری آریستوکراتها جزئی از اصالت، اعتبار و پرستیژ آنها و عامل تمایز با سایر طبقات اجتماعی است. به عنوان مثال، امروزه خاندانهای سلطنتی و اشرافی اروپایی بر خلاف

جوامع اروپای غربی از پایداری بیشتری برخوردار گردد. اما علی رغم پایداری نظام سلطنتی و اینکه پادشاه انگلستان همچنان به صورت تشریفاتی به عنوان رئیس نهاد کلیسا^۱ باقی بوده و کلیسای انگلیکن هنوز هم دارای سهمیه‌ای ثابت از کرسیهای مجلس اعیان است، ولیکن امروزه شاهدیم که به همان میزان که آریستوکراسی ضربات سختی متحمل شده، کلیسا نیز با کاهش شدید اقتدار خود مواجه گردیده است. از فردای جنگ جهانی دوم، در انگلستان نیز همانند سایر جوامع اروپایی، پیشرفت لائیسیتته باعث عقب نشینی اعتقادات مذهبی شده است. علاوه بر آن، موج جدید پلورالیسم مذهبی در انگلستان بر اساس گسترش کاتولیسیسم و جدایی و انفکاک کلیساهای اسکاتلند و ولز از انگلستان باعث تضعیف مضاعف کلیسای انگلیکن و کاهش تأثیر گذاری نهاد مذهبی، علی رغم باقی ماندن جایگاه رسمی و ملی آن نزد نهاد دولتی، شده است.

در ایتالیا کلیسای کاتولیک به واسطه قدرت تاریخی، حضور جغرافیایی و انحصاری مذهبی خود - ۹۵ درصد ایتالیاییها دارای مذهب کاتولیک هستند - توانست مدتهای طولانی از تسلطی پایدار حتی در فردای رنسانس بر روی نظامهای سلطنتی اروپایی برخوردار باشد. اما در سال ۱۸۷۰ میلادی، پس از گذشت یک دهه از تشکیل دولت ملی ایتالیا، هنگامی که رم مقر مسیحیت نیز به اشغال وطن پرستان در آمد تا با تکمیل پروسه وحدت مناطق مختلف ایتالیایی، این شهر تاریخی را پایتخت دولت جدید نمایند،^۲ منازعات کلیسا با دولت جدید آغاز گردید. از این پس، کلیسا به دنبال تابع ساختن دولت جدید و ایتالیا نیز در صدد جذب نهاد مذهبی در داخل خود بوده است. با توجه به برابری قدرت دو نهاد مقتدر، سرانجام دولت و کلیسا در سال ۱۹۲۹ میلادی توافقنامه‌های لاتران^۳ را منعقد کرده که بر اساس آن کلیسای کاتولیک از وضعیتی ممتاز ولیکن منفک از ایتالیا در قالب دولت مستقل واتیکان برخوردار گردید. به طور کلی، توافقنامه‌های لاتران توانست خشنودی هر دو نهاد مذهبی و دولتی را تضمین نماید. از یک طرف، از نظر دولت ایتالیا یک رقیب سیاسی مقتدر

سایر طبقات، پیوندهای ازدواج خود را با مطابقت کامل با آئین مذهبی و با تشریفات کامل کلیسای انجام می دهند.

1. Church of England

2. S. PACTEAU et F.C. MOUGEL, *Histoire des relations internationales*, Paris, P.U.F, 1993, p.280.

3. Latran

خنثی شد و از طرف دیگر کلیسا توانست استقلال و آزادی عمل خود را به دست آورد. در فردای جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۷ میلادی قانون اساسی جدید ایتالیا، الهام گرفته از نظریات کاوور، از پدران وحدت و استقلال ایتالیا دال بر «کلیسایی آزاد در داخل دولتی آزاد»^۱ توانست اصل جدایی کلیسا از دولت را برای همیشه قانونی نماید. اما علی رغم آن، استمرار دخالتهای کلیسا در امور جمهوری جدید ایتالیا پس از جنگ، باعث ایجاد تنشهای بسیاری گردید. سرانجام توافقنامه جدید کنکوردا/ پورتا^۲ در سال ۱۹۸۴ میلادی منعقد گردید و براساس آن امتیازات مالی بسیاری به کلیسا داده شد، از جمله پرداخت بخشی از مالیات شهروندان ایتالیایی به کلیسا که این خود سرآغاز فصل جدیدی از تنش زدایی میان واتیکان و ایتالیاست، جریانی که هم اکنون نیز ادامه دارد.

در آلمان رابطه میان کلیسا و دولت بر اساس نوعی پلورالیسم مذهبی و ایجاد توازن میان گرایشهای مختلف مذهبی رقم خورده است. از لحاظ تاریخی، مناطق آلمانی تابع امپراتوری مقدس روم و ژرمن، مهد پروتستانیسیم و قیامهای مذهبی علیه حاکمیت مطلق کلیسای کاتولیک رومن بوده است. با وجود تضعیف کاتولیسیم در آلمان، هیچ گاه هیچیک از شاخه‌های پروتستانیسیم، کالوینیسیم و لوترین نتوانست اکثریت قریب به اتفاق ژرمنها را به دور خود گرد آورد.^۳

عدم حاکمیت مذهبی واحد از مذاهب مسیحیت در آلمان و پراکندگی و تفرقه میان فرقه‌های مختلف مذهبی، همواره باعث ضعف کلیسا در مقابل دولت از زمان پیدایش دولت مستقل آلمان بوده است. بدین ترتیب، رابطه میان دولت و کلیساهای آلمان همواره عاری از تنش و تشنجهای شدید بوده است. بنابراین، از لحاظ تاریخی، هنگامی که بیسمارک در نیمه قرن نوزدهم میلادی قصد وحدت پرنس نشینهای ژرمن را در قالب دولتی واحد

۱. بر اساس اصل هفتم قانون اساسی جمهوری ایتالیا که در سال ۱۹۴۷ میلادی به نگارش در آمده " دولت و کلیسای کاتولیک هر یک بر اساس ترتیبات خود مستقل و حاکم می‌باشند و همچنین اصل مذکور تصریح می‌نماید که « رابطه میان دولت و کلیسا بر اساس توافقنامه‌های لاتران تنظیم می‌گردد. »

2. Concorda Porta

S. BERGER, Religion in West European Politics,

۳. نک:

London, Frank Cass, 1982.

داشت، توانست براهتی کلیساهای آلمان را با خود همراه سازد. با تأسیس امپراتوری آلمان در سال ۱۸۷۱ میلادی، کلیساهای این کشور همواره به عنوان پشتیبان قیصرها و صدراعظم‌های آلمان عمل می‌نمودند.^۱ با روی کار آمدن نازیها، به غیر از کلیسای اعترافیون - که مخالف حکومت جدید بود - هیتلر توانست با ادغام ۲۹ کلیسای پروتستان آلمان، «کلیسای دولتی رایش» را به وجود آورد. با شکست آلمان هیتلری، به همت کلیسای اعترافیون در سال ۱۹۴۵ میلادی با سازماندهی مجدد شاخه‌های مختلف پروتستانیسیم، کلیسای انجیلی آلمان (EKD) پا به عرصه حیات گذاشت.

از فردای جنگ جهانی دوم با توجه به جدا شدن مناطقی پروتستان نشین از آلمان و افزایش تعداد کاتولیکها در این کشور، برای اولین بار پس از چند قرن نوعی تعادل و توازن میان پروتستانها و کاتولیکها برقرار شد. بر این اساس، حزب اتحاد دموکرات مسیحی^۲ آلمان در سال ۱۹۴۹ میلادی بر اساس اتحاد میان کاتولیکها و پروتستانها به وجود آمد.^۳ البته نزدیکی میان مذاهب رقیب مسیحیت در قالب حزب سیاسی واحد، حاکی از تضعیف تعصبات مذهبی و عدم وابستگی حزب مذکور به اصول مذهبی است.

در حال حاضر، علی رغم جدایی کامل میان کلیسا و دولت در آلمان، ارتباط حقوقی و مالی مهمی میان دو نهاد مذکور برقرار است. دولت آلمان قانونی تصویب نموده که بر حسب ایالت‌های مختلف ۸ تا ۱۰ درصد مالیات شهروندان در صورت تمایل آنها به کلیسا پرداخته شود. با وجود اعتقادات مذهبی پایین در آلمان، ۹۰ درصد آلمانیها حاضر به پرداخت داوطلبانه سهمی از مالیات خود به کلیسا هستند، زیرا معتقدند که کلیسا بهتر از دولت مبالغ مذکور را خرج فعالیتهای عام المنفعه و بنیادهای خیریه می‌کند.

فرانسه که از دیر باز به عنوان خواهر بزرگ کلیسای کاتولیک شناخته می‌شد، از فردای انقلاب معروف ۱۷۸۹ میلادی با شتاب بسیار زیادی روند جدایی دین از سیاست را آغاز نمود؛ به گونه‌ای که امروزه افتخار می‌کند که در رأس کشورهای لائیک اروپایی قرار دارد. به طور کلی، از لحاظ تاریخی از فردای رنسانس دو عامل اساسی باعث ضربه خوردن مذهب در فرانسه می‌شود:

1. S. PACTEAU et F.C. MOUGEL, Op. Cit, P.30.

2. CDU: Christlich Demokratische Union Deutschlands

۳. حسینعلی نودری، همان، ص ۲۲۴.

۱. جنگها و اختلافات مذهبی میان پروتستانها و کاتولیکها که به مدت چند قرن باعث خونریزیهای بسیاری در این کشور حتی در سطح دربار پادشاهان فرانسه می‌گردد.^۱ اگر سرانجام هانری چهارم در سال ۱۵۹۸ میلادی بر اساس فرمان نانت^۲ آزادی پروتستانیسم را در این کشور تضمین نمود، اما کمتر از یک قرن بعد در سال ۱۶۸۵ میلادی این فرمان توسط لویی چهاردهم لغو و سرآغازی مجدد برای جنگهای مذهبی در فرانسه گردید.

۲. انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی و جریانهای متعاقب آن که ضربات سهمگینی بر پیکره سلطنت و متحد دیرین و سنتی آن، کلیسا وارد می‌آورد. از این پس، علی‌رغم بازگشت مجدد سلطنت در سال ۱۸۱۵ میلادی برای مدت چند دهه، آرسیتوکراسی و مذهب در سرآشویی تندی از انحطاط قدرت و افول مشروعیت خود قرار می‌گیرند. از سال ۱۸۷۱ میلادی، با برقراری نظام جمهوریت (جمهوری سوم) به معنای واقعی آن پس از یک قرن از انقلاب فرانسه، پروسه مذکور به صورت نهادینه شده و با شدت بیشتری ادامه می‌یابد.

بدین ترتیب، از زمان جمهوری سوم فرانسه (از ۱۸۷۱ تا ۱۹۴۰م)، با جدایی کامل دین از سیاست بر اساس قوانین لائیسیتیه، شکاف مذهبی در فرانسه تحلیل رفته و از ماهیت سیاسی و فعال خود فاصله می‌گیرد. در سال ۱۸۸۱ میلادی، قوانین لائیسیتیه توسط ژول فری^۳ در آموزش و پرورش همگانی فرانسه نیز داخل می‌شود. سرانجام باید بگوییم که امروزه علی‌رغم حضور تشکیلات گسترده کلیسایی در فرانسه و ثروت سرشار کلیسای کاتولیک در این کشور، هیچ نشانی از نقش آفرینی رسمی آن در سیستم سیاسی فرانسه

۱. گسترش پروتستانیسم در فرانسه از اواسط سلطنت فرانسوا اول در قرن شانزدهم میلادی آغاز می‌گردد. در ۲۳ اوت ۱۵۷۲ در زمان سلطنت شارل نهم در شب معروف سن بارتلمی (Saint-Barthelemy) قتل عام بزرگ پروتستانها در پاریس صورت می‌گیرد. پسرعموی پادشاه هانری دوبوربون که از رهبران پروتستان بوده، به طور معجزه آسایی نجات یافته و سالها بعد با عنوان هانری چهارم یکی از پادشاهان قدرتمند فرانسه شده که دستور آزادی مذهب پروتستان را صادر می‌کند.

A. BONIFACIO et P. MARECHAL, *Histoire de France*, Paris, Hachette, 1976, pp.52-54.

2. Edit de Nantes

3. Julle Ferry

دیده نمی‌شود. در این کشور دموکراتیک، هر جریانی که بخواهد اصول لائیسیته را زیر سؤال برد، بشدت توسط دستگاه دولتی سرکوب می‌گردد. در جدیدترین اقدام دولت و پس از مدتها انتظار، سرانجام رئیس جمهور فرانسه در ساعت ۵ بعد از ظهر ۱۷ دسامبر ۲۰۰۳ میلادی، در سخنانی که به طور زنده پخش می‌گردد، گزارش کمیسیون استازی دال بر ممنوعیت حمل «هر آنچه که نشان آشکار مذهبی» در مدارس و ادارات دولتی است، را تأیید می‌نماید.^۱ بدین ترتیب، ژاک شیراک بر اخراج خانمهای با حجاب مسلمان فرانسوی از مراکز آموزشی و دولتی این کشور صحنه می‌گذارد!

سرزمین و سیاست در اروپا و شکافهای اقلیمی

تضادهای سرزمینی و اقلیمی، یکی دیگر از شکافهای سیاسی اروپا بوده که به صورتی فعال و زنده بر روی ساختار و رفتار سیاسی جوامع اروپایی تأثیر گذار است. اگر شکافهای طبقاتی و مذهبی، از فردای جنگ جهانی دوم با کاهش میزان فعالیت همراه بوده، اما شکاف اقلیمی در این دوره از توسعه و رشد فوق العاده‌ای برخوردار است؛ به گونه‌ای که امروزه نیز در زمره شکافهای فعال سیاسی اروپایی جای می‌گیرد. با فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد، شاهد گسترش هر چه بیشتر ابعاد شکاف اقلیمی بر اساس افزایش تضادهای قومی، نژادی، زبانی و حتی فرهنگی و اجتماعی در کشورهای مختلف اروپایی هستیم. به طور کلی، بر اساس مطالعاتی که بر روی تحولات مفهوم اقلیم و سرزمین صورت گرفته است، اعتقاد بر آن است که مفهوم سرزمین، به خودی خود از وضعیتی خنثی و بی طرف برخوردار است، اما از هنگامی که مردمان ساکن بر روی سرزمینی مشخص، تعابیر ارزشی خاصی را بر اساس معیارهای قومی، زبانی، تاریخی و غیره در آن وارد می‌سازند، مفهوم سرزمین از باری سیاسی برخوردار می‌گردد. بدین ترتیب، سرزمین تبدیل به پایگاه و تکیه گاهی مستحکم برای جوامعی می‌شود که زبان، مذهب،

1. Euronews, 23 Decembre 2003.

فرهنگ و از همه مهمتر رفتارها، ساختارها و اشکال مختلف سازماندهی آنها را تبیین می‌کند.^۱

در حقیقت، نقش و کارکرد سیاسی سرزمین همواره دارای اهمیت بسیاری بوده است، زیرا ساماندهی سرزمین بمنزله سازمان یافتن قدرت سیاسی در حوزه‌های جغرافیایی مسدود شده توسط مرزهای بین دولتی است. نزاعها و جنگهای مختلف و متعدد در قاره اروپا به‌مراه رشد مفاهیم ناسیونالیستی و حتی منطقه گرایی، همگی بر توانمندی عامل سرزمینی در رفتار سیاسی دولتها دلالت دارند.

از لحاظ تاریخی، دولتهای ملی اروپایی از ترکیب و باز ترکیب مجموعه‌هایی نامتجانس و ناهمگن از جوامع مختلف شکل گرفته است. این عدم همگنی و تجانس، به طور مشخص بر روی اصول تعیین کننده‌ای مانند نژاد، زبان، فرهنگ و حتی مذهب - که همگی از عوامل جدایی و تمایز در اروپا بوده‌اند - قرار گرفته است. در حقیقت، انقلابهای ملی اروپایی بر اساس مطرح ساختن مفهوم جدید و فراگیری به نام «ملیت» به معنای وابستگی ملی به سرزمینی خاص، عامل شکل گیری دولتهای ملی از اوایل قرن نوزدهم میلادی در اروپا بوده است. بدین ترتیب، اصل وابستگی به حاکمان تبدیل به وابستگی به وطن شده که در این حالت قوام دولتها بر اساس ملیتها بوده است، زیرا حاکمان و حکومتها ناپایدار و گذرا و ملتها پابرجا و استوار هستند. بنابر این، رعیتهای سابق که قائم به پادشاهان اروپایی بودند، به ملیتهایی جدید تبدیل شده‌اند که به سرزمینی خاص تعلق خاطر دارند.^۲ امروزه، هنگامی که به نقشه جغرافیایی اروپا نظر می‌افکنیم، پراکندگی دولتهای ملی بر وجود ملیتهای مختلف دلالت دارد. اما اصل ملیت به عنوان نطفه شکل گیری دولتهای ملی در بطن خود از عناصر انکار خود برخوردار است: در میان تمامی ملیتها امکان وجود

۱. نک: J. GOTTMAN, *The Evolution of the Concept of Terroitory*, London, Social Science Information, 1975.

۲. به قول اوژن وبر فرانسوی، پیدایش دولت - ملت در فرانسه باعث تبدیل شدن « روستائیان به فرانسویان » شده است:

اقلیتهایی بوده که هر چند کوچک ولیکن خواستار آزادی عمل و حتی خود مختاری و استقلال بر اساس ویژگیهای اختصاصی خود هستند. از اینجاست که شکاف اقلیمی بسته به نوع، شکل، ساختار و قدرت اقلیتهای درون ملیتها موجودیت می‌یابد. بر اساس وجود اقلیتهای قومی، نژادی و زبانی که بخش پیرامونی^۱ را تشکیل داده و تضاد و تقابل آن با هسته مرکزی^۲ - که ملیت حاکم در یک دولت ملی است - شاهد شکل گیری شکاف اقلیمی هستیم.^۳ هر چه ابعاد و دامنه این تضاد گسترده تر باشد، حضور شکاف اقلیمی به عنوان یک شکاف فعال سیاسی در صحنه تعاملات داخلی دولتها آشکارتر است.

به طور کلی، از هنگامی که اقلیتی که در قالب اقلیمی سازماندهی شده، در صدد شناساندن ویژگیهای خود و به دست آوردن حقوق ناشی از آن است، شکاف اقلیمی به صورتی تأثیر گذار بر روی ساختار و رفتار سیاسی جامعه ملی هویدا می‌گردد. اثبات هویت و ابراز وجود اقلیت اقلیمی در دو رویکرد (رهیافت) صلح آمیز سیاسی و خشونت آمیز نظامی تجلی می‌یابد:

- در حالت صلح آمیز، اقلیت می‌تواند مشارکت سیاسی خود را در سطح ملی در قالب حزبی مستقل و منطقی‌ای بدون آنکه بخواهد مخل نظم و ثبات سیاسی در جامعه باشد، سازماندهی کند؛ مانند حزب اتحاد سوسیال دموکراسی باواریا (CSU) در آلمان یا حزب ملی اسکاتلند (SNP) در انگلستان.

- در حالت خشونت آمیز، اقلیت، هویت اقلیمی خود را در قالب شکلی از رفتار سیاسی که مغایر با وحدت ملی است، بروز می‌دهد که با توجه به عکس العمل دولت حاکم، این رفتار سیاسی با خشونت نظامی همراه می‌گردد. مانند سازمانهای آزادی بخش FLNC در جزیره کورس فرانسه، Eta در باسک اسپانیا و ارتش جمهوری خواه ایرلند شمالی.

اگر چه حالت خشونت آمیز نظامی از تعریف و حیطة عمل شکاف سیاسی خارج می‌گردد، ولیکن حالت صلح‌آمیز مشارکت سیاسی اقلیت اقلیمی بر اساس اصول مردم مداری و قانون مداری حاکم بر نظامهای لیبرال دموکراسی جوامع غربی، در قالب

1. Periphery Sector

2. Core Area

۳. نک: Y. MENY et V. WRIGHT, *Centre- Periphery Relations in Western Europe*, London Atlen and Unwin, 1985.

شکافی سیاسی همچنان قابل تعریف است. در چنین شرایطی در صورت امتناع اقلیت اقلیمی از حضور در سیستم احزاب ملی حاکم بر کشور، مشارکت سیاسی در قالب احزابی منطقه‌ای که رسالت و سازماندهی آن مربوط به پایگاهی اقلیمی مادون ملی است، صورت می‌گیرد. این حزب منطقه‌ای در صدد دفاع از عقیده و هویتی است که توسط فرهنگ حاکم بر جامعه ملی در معرض تهدید قرار دارد.

در حال حاضر، جوامع اروپای غربی با شکافهای اقلیمی فعالی روبه‌رو هستند که از قابلیت‌های تأثیر گذاری بالایی بر روی فرآیند سیاسی برخوردارند:

در بلژیک، اگر چه تضاد اقلیمی بر اساس تقابل نژادی و زبانی میان دو منطقه فلامان^۱ ژرمانوفن و والون^۲ فرانکفون شکل گرفته، اما این تضاد بر اساس توافق میان نخبگان سیاسی دو منطقه برای ایجاد سیستمی متمرکز در قالب دولت ملی بلژیک در قرن نوزدهم میلادی حل و فصل گردیده بود، ولیکن علی‌رغم آن، از فردای جنگ جهانی دوم، تضاد مذکور در قالب شکاف سیاسی فعالی به دنبال بازنگری ساختار سیاسی این کشور بر اساس شکل جدیدی از توزیع و مدیریت قدرت میان دو قوم رقیب جلوه‌گر می‌شود؛ و در حال حاضر، فلامانها که مذهبی‌تر هستند و تمایلات دست راستی دارند، والونهای لائیک و چپگرا را - که مدتهای طولانی ثروت و قدرت را در بلژیک در اختیار داشتند - به چالش کشیده‌اند. در بلژیک با توجه به اینکه سازماندهی جدید احزاب سیاسی بر روی بنیانهای منطقه‌ای و دور از وحدت ملی صورت گرفته، با وجود این احتمال تنش‌زا شدن شکاف اقلیمی و در نهایت، از هم پاشیدن این دولت ملی در آینده‌ای نه چندان دور، خارج از تصور نیست. برقراری ساختار فدراسیون در سال ۱۹۹۳ میلادی در بلژیک، نه تنها نقطه پایان تضادهای اقلیمی و سرزمینی در این کشور نبوده، بلکه از نظر گروهها و احزاب سیاسی افراطی فلامان، بویژه ولامزبلوک^۳ گامی مهم برای جدایی همیشگی دو قوم رقیب است.^۴

در آلمان، شکافهای اقلیمی که مدتهای طولانی بر اساس تقابل و تعارض میان مناطق پرنس‌نشین رقیب حتی در قالب امپراتوری آلمان وجود داشته است، از فردای جنگ جهانی

1. Flamand

2. Wallon

3. Vlaams Blok

4. Y. MENY et Y. SUREL, Op.Cit, p.82.

دوم با جابه جایی و اختلاط مردمان مناطق مختلف، عملاً از بین رفته است. در حال حاضر، علی رغم همگنی جامعه آلمانی که وجود احزاب ناسیونالیست منطقه‌ای را منتفی می‌سازد، ایالت بزرگ باواریا دارای ساختار سیاسی و اجتماعی ویژه‌ای بوده که باعث پیدایش حزب باواریای اتحاد سوسیال مسیحی (CSU)^۱ با حوزه عملکردی در سطح ملی بوده است. این حزب همواره به عنوان خواهر حزب اتحاد دموکرات مسیحی (CDU) آلمان در اتحاد سیاسی با آن برای تشکیل حکومت‌های ائتلافی (CDU/CSU) به سر می‌برد.^۲ از فردای فروپاشی دیوار برلین در ۸ نوامبر ۱۹۸۹ و وحدت مجدد دو آلمان در ۳ اکتبر ۱۹۹۰ شاهد فعال شدن شکاف اقلیمی نوینی در قالب تقابل جدیدی میان مردمان آلمان شرقی و غربی^۳ بر اساس تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هستیم.

در انگلستان مناطق حاشیه‌ای که دارای هویتی متمایز از هسته ملی مرکزی بوده، دارای فعالیت سیاسی صلح آمیزی (به غیر از مورد ایرلند شمالی) در قالب احزاب ناسیونالیستی منطقه‌ای هستند. با توجه به رشد گرایش‌های منطقه‌گرایی در بریتانیای کبیر، حزب لیبرال این کشور در اقدامی بی سابقه، سازماندهی جدیدی بر اساس فدراسیونی مرکب از چهار حزب مجزا و خود مختار که مربوط به چهار منطقه انگلند^۴، ولز^۵، اسکاتلند^۶ و اولستر^۷ است، به وجود آورده است. چنین ساختاری بخوبی نشان می‌دهد که حزب لیبرال انگلستان به دنبال جبران عقب ماندگی خود در مقابل دو حزب حاکم محافظه کار و کارگر، از طریق جذب آرای اقلیتهای منطقه‌ای است. همچنین حزب ملی اسکاتلند (SNP)^۸ از معدود احزاب ناسیونالیستی منطقه‌ای در اروپا است که از موقعیتی ممتاز و موفق برخوردار است. حزب ملی اسکاتلند در سال ۱۹۳۴ میلادی با ادغام دو حزب کوچک منطقه‌ای تأسیس شده و در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی موفقیت‌های درخشانی به دست آورده

1. Christliech- Soziale Union

۲. حسینی‌علی نوزری، همان، ص ۲۳۴.

3. Ossies, Wessies

4. England

5. Wales

6. Scotland

7. Ulster

8. Scottish National Party.

است.^۱ در این دوران، ضعف حزب کارگر و اهمیت آرای ناسیونالیستهای اسکاتلندی باعث می‌شود که برای اولین بار حزبی ملی کارگر (لابور) با حزبی منطقه‌ای (SNP) برای کسب اکثریت لازم به منظور تشکیل حکومت ائتلاف نماید. اگر در دهه ۱۹۸۰ میلادی حزب ملی اسکاتلند تنها ۱۱/۸ درصد آرای انتخاباتی را به دست می‌آورد، لیکن در انتخابات سال ۱۹۹۲ میلادی حزب مذکور موفق به کسب ۲۲ درصد آرای مردم اسکاتلند می‌شود.^۲

سرانجام باید اذعان نمود که اقدامات اخیر دولت انگلستان در ایجاد تغییراتی ساختاری از سال ۱۹۹۷ میلادی بر اساس پی ریزی مکانیسمی مبتنی بر انتقال تدریجی بخشی از صلاحیتهای قوه مقننه به پارلمانهای منطقه‌ای، گامی اساسی در جهت منجمد یا خنثی نمودن عوارض شکافهای اقلیمی در حال تصاعد در این کشور است.^۳

در ایتالیا، منطقه گرایی با ماهیتی متفاوت از سایر جوامع اروپای غربی باعث ایجاد شکافهای اقلیمی فعالی شده است. از لحاظ تاریخی، رؤیای ماکیاول-که در کتاب شهریار از مفاهیم ناسیونالیستی برای وحدت پرنسها و مناطق ایتالیایی در قالب دولتی ملی و واحد صحبت می‌کند- بسیار دیرتر از سایر جوامع همسطح اروپایی تحقق می‌پذیرد. از همان آغاز پیدایش سلطنت واحد ایتالیا در سال ۱۸۶۱ میلادی، به همت کاوور و گاریبالدی، مسأله مناطق و همکاری و هماهنگی میان آنها همواره از موضوعات مطرح بوده است.^۴ در فردای جنگ جهانی دوم، قانون اساسی جمهوری جدید ایتالیا بر اساس تضمینی دموکراتیک در جهت جلوگیری از هر گونه تمرکز گرایی افراطی که منجر به دیکتاتوری می‌شود، به نگارش در آمد. در طول نیم قرن اخیر، تشکیل کابینه‌های مختلف ایتالیایی که از حیث کثرت جا به جایی قدرت در رأس دموکراسیهای غربی قرار دارد، بر اساس نوعی «نمایندگی اقلیمی» یعنی وجود حداقل یک وزیر ارشد یا مشاور دولتی از هر یک از مناطق بیستگانه کشور در ترکیب هیأت دولت بوده است. با وجود آن، در سه منطقه مرزی وال

۱. نک: W. MILLER, *The End of British Politics : Scots and English*

Political Behaviour in the Seventies, Oxford, Oxford Univesity Press, 1981.

2. Y. MENY et Y. SUREL, *Op.cit*, p.45

3. *Ibid*, p.84.

4. S. PACTEAU et F.C. MOUGEL, *Op.Cit*, pp.27-28.

داوست^۱، آلتو - آدیژ^۲ و فریول - ونسی - ژولین^۳ و دو جزیره ساردنی و سیسیل^۴ که دارای تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و حتی اقتصادی بسیاری با سایر مناطق ایتالیا هستند، تمایلات منطقه گرایی با شدت بیشتری دنبال می‌شود. علاوه بر آن، در سالهای اخیر بر اساس ترکیب تعارضات اقلیمی با تضادهای اقتصادی، شاهد پیدایش «اتحادیه شمال»^۵ توسط اومبرتو بوسی^۶ هستیم. در حقیقت، خطوط جدایی جدیدی بر گرفته از شکاف اقلیمی میان مناطق شمالی، صنعتی، ثروتمند و اروپایی با مناطق جنوبی، کشاورزی، فقیر و مدیترانه‌ای ایجاد شده است. شکاف مذکور باعث ایجاد هویت اقلیمی جدیدی، بدون برخورداری از سابقه‌ای تاریخی برای خلق کشوری فرضی و موهوم به نام «پادانیا»^۷ که بیشتر استانهای شمالی را در بر می‌گیرد، شده است.^۸

در فرانسه، در دوران طولانی جمهوری سوم (۱۹۴۰-۱۸۷۱) برنامه زیر بنایی دولت، بسط اصول لائیسیتته و اعمال سیاست همگون سازی در سرتاسر کشور، به منظور نیل به وفاق ملی بوده است. بنابر این، در آموزش همگانی و اجباری نه تنها اصول جدایی دین از سیاست، بلکه غلبه برنامه‌ریزی شده زبان و گویش «اویل»^۹ بر زبان و گویش «اک»^{۱۰} بر نسلهای مختلف فرانسویان تحمیل گردید.^{۱۱} بدین ترتیب، قومیت‌های اقلیمی - حتی امروزه - همواره دولت مرکزی را به اتخاذ روشی موسوم به «استعمار داخلی» محکوم می‌کنند.

1. Val d Aoste
2. Alto-Adige
3. Frioul-Venetie-Julienne
4. Sardaigne , Sicile
5. Lega Nord
6. Umberto Bossi
7. Padania

۸ نک: A DIAMANTI, *La lega: geografia , storia e sociologia di un nuovo soggetto Politico*, Roma, Donzelli, 1995.

9. Langue d oil
10. Langue d Oc

۱۱. در حقیقت، Langue d Oil به زبان مناطق شمالی فرانسه (شامل پاریس) اطلاق می‌شده است که در آن شکل سابق کلمه Oui به معنای «بلی»، Oil بوده است. در مناطق جنوبی فرانسه (جنوب رودخانه Loire) زبان رایج Langue d oc بوده که در آن از واژه Oc به جای Oui به معنای «بلی» استفاده می‌شده است.

با وجود این، مبحث تضادهای قومی در فرانسه به طور کامل ریشه کن نگردیده و از فردای جنگ جهانی دوم شاهد گسترش شکافهای اقلیمی در این کشور هستیم، و اگر در برخی از مناطق فرانسه اثبات هویت اقلیمی خاص به صورت صلح آمیز در قالب احزاب سیاسی منطقه‌ای مثل برتانی یا در قالب رفتار سیاسی متمایز منطقه‌ای مثل آلزاس جریان دارد، همزمان در برخی مناطق دیگر در مسیری مغایر با وفاق ملی شاهد حرکات خشونت آمیز نظامی مانند FLNC در کورس و Iparretarrack در باسک فرانسه هستیم.

نتیجه

به طور کلی، عالمان سیاسی همواره بر این اعتقادند که نظامهای سیاسی بر حسب اینکه چگونه با ساختارهای اختلافات و شکافهای اجتماعی - سیاسی ارتباط پیدا کنند، قابل تفسیر هستند. اگر چه بنابر برخی نظریات کلاسیک، سیاست بازتابی از اختلافات و شکافهای اجتماعی است، اما از دیدگاه جامعه شناسی سیاسی، سیاستی کارآمد و موفق است که در راستای حفظ نظم و ثبات در جوامع، به دنبال کشف و خنثی نمودن شکافهای اجتماعی باشد.

در واقع، رشد و کمال یک جامعه سیاسی بشدت تحت تأثیر عواملی است که در قالب شکافهای اجتماعی تجلی و ظهور می‌یابد؛ شکافهایی که با ماهیت، ریشه و ابعاد کاملاً متفاوت از قابلیتی مشترک در تبدیل شدن به شکافهای سیاسی برخوردارند و با تأثیرات ویرانگر خود بر روی ساختار جوامع و رفتار مردمان، باعث ایجاد تقسیمات، جدایی‌ها و انشاقات مهمی در دولتها می‌گردند.

اگر چه مفهوم شکاف همواره به معنای تنش نمی‌باشد، اما هر شکافی می‌تواند در صورت فعال و سیاسی شدن به درگیری و خشونت و درنهایت بی‌ثباتی و تنش سیاسی بینجامد، و از همین جاست که واکنشهای گوناگون نظامهای سیاسی در مواجهه با شکافها و اختلافات اجتماعی تعیین کننده نوع و شکل رژیمهای سیاسی و ساختارهای حکومتی است. اگر در سیستمهای اوتاریتر و استبدادی، روش برخورد قهر آمیز و سرکوبگرانه تنها باعث کم‌رنگی و بی‌رمقی موقت و کم‌داوم شکافهای سیاسی می‌گردد، اما هیچ‌گاه قادر به

حذف بنیادین آنها نخواهد بود. درمقابل، حکومت‌های دموکراتیک و مردم سالار با ساماندهی و جهت دهی شکاف‌های سیاسی، نه در صدد حذف، بلکه در راستای مهار و خنثی نمودن آنها فعالیت می‌کنند.

در نظام‌های اروپایی مبتنی بر اصول لیبرال - دموکراتیک نیز خنثی سازی شکاف‌های سیاسی به طریق مسالمت آمیز صورت می‌گیرد. در حقیقت، توسعه و رشد نظام‌های کثرت گرای اروپایی با تکیه بر روی اصول مردم مداری و قانونمداری، همواره به دنبال حفظ ثبات سیاسی از طریق ایجاد نوعی تعادل و توازن میان شکاف‌های متعدد و فعال است. در این راستا، با گسترش جامعه مدنی و پلورالیسم سیاسی، شاهد قانون مندی احزاب و گروه‌ها، مشروعیت اپوزیسیون و اقلیتها و در نتیجه محدودیت و جا به جایی مستمر قدرت هستیم. در چنین شرایطی شاهد هستیم که از احزاب سیاسی، سندیکاها، گروه‌های ذی نفع و فشار گرفته تا مشارکت، بسیج و رفتار سیاسی مردمان، همگی بر اساس هویت و ماهیت شکاف‌های اجتماعی، سازمانی سیاسی یافته و از تعاملی مسالمت آمیز در جوامع کثرت گرا برخوردار هستند.

بدین ترتیب، شکاف‌های فعالی مانند اختلافات طبقاتی، مذهبی و اقلیمی که عدم مهار هر یک می‌تواند از اثرات مخربی بر روی ساختار و رفتار سیاسی برخوردار باشد، در طول زمان در اکثر رژیم‌های سیاسی اروپایی به صورتی کانالیزه و تثبیت شده یا به تعبیری منجمد نگهداری شده، بدون آنکه بتواند مخل و بر هم زننده نظم و ثبات سیاسی در جوامع باشد.

فهرست منابع

فارسی

۱. اشوری، داریوش ، دانشنامه سیاسی ، تهران ، انتشارات مروارید، چاپ ششم ، ۱۳۸۰.
۲. نوذری ، حسینعلی ، احزاب سیاسی و نظامهای حزبی ، تهران ، نشر گستره، ۱۳۸۱.

- ARON R., **Democratie et totalitarisme** , Paris, Gallimard,1965.
- BEER S., **Modern Bsitish Politics**, London,Faber and Faber,1965.
- BERGER S. ,**Religion in West European Politics**,London, Frank Cass, 1982.
- BONIFACIO A.,MARECHAL P., **Histoire de France** , Paris, Hachette,1976.
- BOY D., MAYER N., **L electeur a ses raisons**, Paris , Presses de Sciences Politiques , 1997.
- BRAILLARD P.,DJALILI M.R., **Les relations internationales** , Paris PUF ,1992.
- BUTLER D. ,STOKES D., **Political Change in Britain** , London , Macmillan ,1974.
- FINER S., **Comparative Government**, London, Allen Lane, 1970.
- GOTTMAN J., **The Evolution of the Concept of Territory**, London,Social Science Information, 1975.
- HUNTZINGER J., **Introduction aux relations internationals**, Paris , seuil , 1987.
- KRIESI H.-P, **The Transformation of Cleavage Politics**, in European Journal of Political Research/ Vol. 33,1997.
- LANCELOT A. , **L orientation du Comportement politique** ,Paris, PUF,1985.
- LIPSET S. ,ROKKAN S., **Party Systems and Voter Alignments** ,NewYork ,Free Press,1967.

-
- MENY Y., SUREL Y., **Potitique Comparee**, Paris, Montchrestien, 2001.
 - MENY Y., WRIGHT V., **Centre - Periphery Relations in Western Europe**, London, Allen and Unwin, 1985.
 - MICHELAT G., SIMON M., **Classe , religion et comportement politique**, Paris, Fondation nationale des sciences politiques, 1977.
 - MILLER W., **The End of British Politics: Scots and English Political Behaviour in the Seventies**, Oxford, Oxford University Press 1981.
 - PACTEAUS, MOUGEL F.-C., **Histoire des relations internationales**, Paris , PUF, 1993.
 - RAE D., TAYLOR M., **The Analysis of Political Cleavages**, New York, Yale Univesity Press, 1970.
 - SAUNDERS P., **Social Class and Stratification** , London, Routledge , 1991.
 - SEILER D.-L., **Comportement Politique, Compare**, Paris, Economica, 1985.
 - SEURIN J.-L., **La democratie pluraliste**, Paris , Economica, 1980.
 - SMITH G., **Politics in Western Europe**, London, Heinemann , 1989.
 - TARROW S., **Struggles , Politics and Reforms: Collective Action, Social Movements and Cycles of Protest**, Ithaca, Cornell University Press, 1991.
 - WEBER E., **La fin des terroirs: la modernisation de la France rurale**, Paris, Fayard, 1983.